

مقایسه روایت شاهنامه فردوسی با تاریخ بلعمی درباره اردشیر بابکان

مختار ابراهیمی^۱، شهرام جلیلیان^۲، عبدالله طاهری^۳

^۱استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران

^۲دانشیار تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران

^۳دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران

چکیده

شاهنامه فردوسی یکی از حماسه‌های ماندگار ادبی ایران و جهان است که در آن مظاہر مختلف هویت و تمدن و فرهنگ ایرانی به تصویر کشیده شده است شاهنامه پژوهان همواره شاهنامه را به سه قسمت اسطوره‌ای (از روزگار کیومرث تا پادشاهی فریدون)، پهلوانی (از خیزش کاوه آهنگر تا مرگ رستم) و تاریخی (از پادشاهی بهمن و پیدایش اسکندر تا فتح ایران به دست اعراب در روزگار ساسانیان) بخش بنده می‌کنند، در این بین قسمت تاریخی آن همواره مورد نظر اهل پژوهش بوده است که در آن به تاریخ ساسانیان می‌پردازد فردوسی به شکل مفصلی به زندگی اردشیر بابکان - بنیانگذار سلسله ساسانی - می‌پردازد در این پژوهش سعی شده است روایت فردوسی از اردشیر بابکان با یکی از مهم‌ترین منابعی تاریخی یعنی تاریخ بلعمی سنجیده شود و همسانی‌ها و ناهمسانی‌های آن مورد پژوهش قرار گیرد، تا میزان وفاداری فردوسی به تاریخ درباره یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین شاهان ساسانی دریافت شود.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، فردوسی، تاریخ، اردشیر بابکان، سلسله‌ی ساسانی، تاریخ بلعمی

۱. مقدمه

فردوسی از بزرگترین شاعران حمامه سرای ایران و به قولی از محققان از بزرگترین شاعران و حمامه سرایان ادبی دنیاست «فردوسی بین سال‌های ۳۲۵ تا ۳۲۹ هجری در قریه باز از توابع طوس زاده شد.» (جورج موریسن، ۱۳۸۰: ۳۱) او که خود دارای روح حمامی و بزرگی بود توانست با خدمت بی نظیری به پنهان فرهنگ و هنر ایرانی در کنار جاودانه کردن نام خود تاریخ حمامی و ملی ایران و ایرانی را ثبت کند او که خود از خانواده‌ای متمول بود و به قول عروضی سمرقندی در چهار مقاله «در دیه باز شوکتی تمام داشت و به دخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بود.» (عروضی سمرقندی، ۱۳۸۰: ۴۷) و با اینکه از طبقه دهقانان و اشراف زادگان بود و می‌توانست با وجود طبقه ممتاز خانوادگی به درجات عالیه مالی و مادی برسد اما توجه خود را همواره به مطالعه در تاریخ و خدمت به فرهنگ و تاریخ ایران مبذول می‌داشت؛ مرحوم استاد ذبیح الله صفا «آغاز نظم شاهنامه ابومنصوری را به وسیله استاد طوس سال ۳۷۰-۳۷۱ هجری می‌دانند.» (صفا، ۱۳۸۸: ۱۱۸) او در این کار خود همواره به منابع دست اول تاریخی توجه داشته است و در مواقعي از طبقه باسواند دهقانین بشکل شفاهی مطالبی را شنیده و آن را نقل کرده است که این مطلب البته بیشتر مربوط به دوران اساطیری و حمامی شاهنامه است.

در قسمت تاریخی شاهنامه فردوسی چگونگی تأسیس سلسله ساسانی به وسیله اردشیر بابکان و شکست دادن اردونان پنجم اشکانی را به خوبی به تصویر می‌کشد، او که به شکل ممتاز سلسله ساسانی را از اردشیر بابکان تا یزدگرد سوم و شکست آن‌ها از اعراب را روایت می‌کند سرگذشت اردشیر بابکان و فرمانروایی او و چگونگی شکست سلسله ملوک الطوایفی اشکانی و تأسیس سلسله ساسانی را به خوبی روایت می‌کند، در این مقاله نویسنده بر آن است تا با مقایسه روایت فردوسی در شاهنامه از سرگذشت و دوران فرمانروایی اردشیر بابکان با یکی از منابع معتبر تاریخی همانند تاریخ بلعمی، اولاً میزان وفاداری فردوسی به منابع تاریخی قبل از خود در نقل حوادث تاریخی نشان داده شود و ثانیاً اهمیت و ضرورت استفاده از شاهنامه به عنوان یک منبع موثق در تاریخ و پژوهش‌های تاریخی به درستی تبیین و اثبات گردد.

۲. درباره حمامه و فلسفه حمامه

«حمام» در زبان عربی به معنای سختی و شدت در کار است و واژه حمامه در عربی کم کم معنای شجاعت را یافته است، «مرد شجاع نیز هنگام نبرد در عین شدت و درشتی با دشمن برابری می‌کند» (صفا، ۱۳۸۹: ۱۶) در زبان فارسی همه آن را به معنای شجاعت و دلاوری و پهلوانی آورده‌اند که هیچکدام اشتباه نیست، دکتر ذبیح الله صفا حمامه را در معنی عام آن نوعی اشعار وصفی می‌داند که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی می‌باشد، به نحوی که شامل مظاہر مختلف زندگی آنان گردد؛ و درباره حمامه و موضوع آن می‌نویسد موضوع سخن در اینجا امر جلیل و مهمی است که سراسر افراد ملتی در اعصار مختلف در آن دخیل و ذی نفع باشند مانند مشکلات و حوايج مهم ملی از قبیل مسئله تشکیل ملیت و تحصیل استقلال و دفاع از دشمنان اصلی و امثال اینها ... منظومه حمامی کامل آن است که در عین توصیف پهلوانی‌ها و مردانگی‌های قوم نماینده عقاید آراء و تمدن او نیز باشد و این خاصیت در تمام منظومه‌های حمامی مهم جهان موجود است کارهایی که در قرون متواتر و اعصار متوالی صورت گرفته است به تدریج فواصل زمانی و مکانی خود را از دست می‌دهد و به یکدیگر مربوط می‌شود و مانند سلسله علل و معالی به شکل وقایع منظم و مرتبی در می‌آید و این داستان‌ها که در آغاز کار مختصر است به تدریج بر اثر نقل ناقلان و روایت راویان و شاخ و برگ‌هایی که هر یک بر آن می‌افزایند تفضیل بیشتری می‌یابد و آرمانهای ملی و مقاصد قوم در آنها بیشتر متجلی می‌شود. به واقع حمامه‌های یک ملت اغلب قهرمانی‌هایی هستند که با شگفتی همراه هستند و از نیروهای عادی و طبیعی پای را فراتر می‌نهند، درباره حمامه دکتر صفا حمامه‌ها را به دو دسته طبیعی و ملی از یک سو و مصنوعی و ساختگی از سوی دیگر تقسیم می‌کند که گونه اول آن یعنی طبیعی و ملی را این چنین تعریف می‌کند:

«عبارت است از نتایج افکار و قرایح و علاقه و عواطف یک ملت که در طی قرون و اعصار تنها برای بیان وجود عظمت و نبوغ قدم به وجود آمده و مشحون است به ذکر جنگ‌ها و پهلوانی‌ها و جان‌فشنایی‌ها و فداکاری‌ها و در عین حال مملو است از

آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم یک کشور در قرون معینی از ادوار حیاتی‌شان» (همان: ۱۰)، در ادامه دکتر صفا در مقایسه اسطوره با حماسه تاریخی می‌افزایند «حماسه اساطیری در زمان و مکان محدود نیست زیرا هر چه صراحت زمان و مکان بیشتر باشد صراحت و روشنی وقایع بیشتر است در نتیجه وقایع داستانی و اساطیری به تاریخ نزدیک‌تر می‌شود و ارزش حماسی منظوم بیشتر از میان می‌رود.» (همان: صص ۱۱ تا ۱۲) هر چه از جنبه‌های اساطیری و ابهام روایات کاسته شود و وقایع تاریخی و واقعی و معین و صریح بیشتر در حماسه راه یابد از ارزش حماسی روایات کاسته می‌گردد و بر ارزش تاریخی آن افزوده می‌شود، شاهنامه فردوسی دارای این دو جنبه است و در بعضی موارد مبدل به روایات تاریخی صریح می‌گردد و بدین ترتیب ارزش حماسی آن از میان می‌رود، ارسٹو برای حماسه جایگاهی بلند قائل است و آن را «تقلیدی به وسیله وزن از احوال و اطوار مردمان بزرگ و جدی می‌داند.» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۳۵).

۳. فردوسی و تاریخ

برخی شاهنامه فردوسی را به دلیل منظوم بودن آن با حماسی بودن این اثر و یا وجود بخش‌های اسطوره‌ای در آن یک متن تاریخی نمی‌دانند یا دست کم ارزش و اهمیت تاریخی بودن آن را نادیده و یا کم رنگ تلقی می‌کنند. در گذشته‌های دور از ارسٹو به این سو داستان و قصه هم معنی تاریخ دانسته شده و در قرآن تاریخ پیامبران و اقوام به نام قصص آورده شده است، «مرزی میان اسطوره و تاریخ نبوده است و کم و بیش تمام ملت‌ها تاریخ خود را با سنت شفاهی از اسطوره آغاز کرده‌اند در شاهنامه هم آنچه داستان گفته شده از دید فردوسی تاریخ بوده است.» (زرین کوب، ۱۳۷۳: صص ۲۲ تا ۲۸) در گذشته مفهوم تاریخ با آنچه امروز است متفاوت بوده است، تاریخ بسیاری از دانش‌ها و رشته‌های علمی و حوزه‌های اندیشه را در بر داشته است، مورخ باید فلسفه، هنر، ادبیات، اسطوره، موسیقی و ... را آگاهی می‌داشت و به هیچ عنوان تاریخ به عنوان گزارش رخ دادها یا ثبت رویدادهای تاریخی نبوده است، به واقع شاهنامه فردوسی به همه این جنبه‌ها بر می‌خوریم و مثل یک دانش نامه که تمامی داشته‌های مادی و معنوی یک ملت را حمل می‌کند گرچه هدف فردوسی به نظر در نگاه اول تاریخ نویسی و ثبت وقایع صرف تاریخی نیست و نبوده است اما فردوسی فراتر از تاریخ نویسی صرف بوده او تاریخ را فراتر از همه این‌ها می‌دیده و روایت می‌کرده است.

برخی شاهنامه را کتابی تاریخی قلمداد کرده‌اند که «بیش از هر چیز تاریخ ایران، مبتنی بر خاطرات جمعی ایرانیان است.» (شهربازی، ۱۳۹۰: ۱۶۵) و بعضی اعتبار تاریخی را مخصوص دوره ساسانی دانسته‌اند شاید جنبه‌ای که باعث شده است که اعتبار تاریخی آن اندکی کاسته شود آن است که شاهنامه با روایت داستانی و افسانه آمیز آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد، شاهنامه با اسطوره آغاز می‌شود و موجودات فرا انسانی در ادامه ظاهر می‌شوند، البته نمی‌توان این سبک را نامتعارف دانست چرا که سبک تاریخ نویسی در نظر بسیاری از اقوام چنین بوده است، رخ دادها و حوادث تاریخی را به صورت داستان‌هایی با شاخ و برگ‌های فراوانی روایت می‌کردد و شگفتی‌ها و بزرگ نمایی‌های فراوانی با این داستان‌ها به همراه است، دکتر زرین کوب درباره فایده‌ها و هدف تاریخ مواردی را ذکر می‌کند که اهم آنها به شکل زیر است:

- ۱-آشنایی با عقاید و ادیان
- ۲-تجربه آموزی برای زندگی بهتر
- ۳-آموزه‌های عملی و اخلاقی

۴-لذت بخشی و سرگرمی هنر و ادبیات (زرین کوب، ۱۳۹۰: صص ۹ تا ۱۹) از این منظر می‌توان شاهنامه را یک متن تاریخی دانست که همه موارد مطروحه توسط دکتر زرین کوب را دارا است که در پایان داستان‌ها تجربه آموزی و پندواره‌های فردوسی به همراه است و نتیجه اخلاقی از آنها گرفته می‌شود. تاریخ نویسان این نمود صورت قبل از فردوسی وجود داشته است، «کتزیاس پژشک دربار اردشیر دوم هخامنشی کتابی به نام پرسیکا داشته که

اصل کتاب از میان رفته است اما پاره‌هایی از آن به جا مانده است، ظاهر یکی از منابع مورد استفاده او (شاهنامه) بوده است.»
(خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۲۶)

در سبک و سنت شاهنامه نویسی و شاهنامه سرایی ویژگی‌های مشترک وجود دارد که می‌توان گفت تاریخ داستان روایی و «رویکرد حماسی و پهلوانی به رخ دادها که تداوم و پایداری این ویژگی را تا متن‌های دوران صفوی می‌توان پیگیری کرد.» (کوین، ۱۳۸۷: ۳۰) برجستگی و محوریت تاریخ پادشاهان و پهلوانان و بیان شرح آیین‌های شهریاری و فرمانروایی او «فرهمند شاهان و بزرگان کشور و بایستگی بوده فره برای نیک بختی همگان» (همان: ۷۳) پند و اندرز اخلاقی و آموزشی بودن داستان‌ها و ایران محوری و یکپارچکی هویت و سرزین ملی ایران.

به واقع شاهنامه را می‌توان نماد و نمود برجسته‌ای از تاریخ نویسی دانست که ویژگی‌هایی ممتاز مثل کیهان شناسی و آفرینش گیتی و ترتیب آن و همراه کردن عبارت‌ها و گفته‌ها که با خرد و خرد ورزی وجود دو عنصر خیر و شر در آن و همچنین مقدس بودن داد و دوری از بیداد برای دولت‌ها و تصویر محوری و به تصویر کشیدن محض تاریخ و شرم و ادبی که فردوسی در نقل حوادث دارد همه این ویژگی‌های یک مورخ است و همه این ویژگی‌ها وقتی به دل می‌نشیند که به زبان نظم باشند و همراه آهنگ‌های شعری و وزنی باشد و در این حال این متن دارای یکپارچگی است و نولد که به همین دلیل آن را «حماسه ملی» ایران می‌داند (نولدک، ۱۳۶۹: ۹۳) جلال خالقی مطلق از شاهنامه پژوهان معاصر معتقد است که سبک تاریخ نگاری فردوسی در شاهنامه بر تاریخ نویسی بعد از خود تأثیر بسزایی داشته است و می‌گوید شاهنامه از دید حماسی و یا وزن و شیوه و داستان سرایی بر منظومه‌های تاریخی زیر اثر داشته است.

مجمل التواریخ و القصص ۵۲۰ ق در بخش تاریخ شاهنامه منبع اصلی نویسنده گمنام این کتاب است و بسیار از ارزش تاریخی شاهنامه سخن گفته است، راحه الصدور راوندی ۵۹۹ ق که بیش از ۶۰۰ بیت شاهنامه آورده است، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ۶۰۶-۶۱۳ ق و تاریخ جهانگشای جوبنی ۶۵۰ ق، تاریخ ابن بی بی در تاریخ سلجوقیان روم ۶۸۰ ق. (خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۲۴۴) و همچنین تجارب الامم و تعاقب الهمم ابو علی مسکویه از دید زرین کوب نسب تاریخ نویسی آن بر خداینامه ها استوار است. (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۷۴) بسیاری از اهداف و تعاریف فلسفه و فایده تاریخ را می‌توان در شاهنامه ردیابی کرد، هدف بسیار بالای تاریخ فراتر از نقل روایات و ثبت رویدادها است، شاهنامه همیشه به دنبال هدف‌های غایی و نهایی بالاتر از تاریخ بوده است و قوام دهنده هویت و فرهنگ ملت ایران است، ویژگی‌های پایدار و جدا ناشدنسی یک اثر تاریخی باستانی مانند تاریخ روایی، آمیختگی با اسطوره، برجستگی شاهان و دارای فره ایزدی بودن، اندرز و اخلاق‌های تاریخی همراه داشتن و بسیاری از ویژگی‌های دیگر را می‌توان در شاهنامه یافت.

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که شاهنامه باوجود جنبه‌های غیر تاریخی که دارد متنی است که مبتنی بر منابع اصیل تاریخی است که بر اساس شیوه تاریخ نویسی باستان تدوین شده است.

۴. فردوسی و استفاده از منابع تاریخی و امانت داری او

اینکه فردوسی در سرایش شاهنامه از چه منابع تاریخی در نقل روایات حماسی و پهلوانی تاریخی استفاده کرده است، و آیا در استفاده از این منابع امانت دار بوده است یا خیر و در جایی که پای تحلیل و مباحث تاریخ یک ملت به میان می‌آید و روایت گر این امر را بر خود واجب می‌بیند که قدمی از ماهیت تاریخی حوادث و بحث‌های تاریخی و اقعیات پیش آمده عدول و سرپیچی نکند، اینکه فردوسی در نقل این روایات تاریخی تا چه حد رعایت این مسائل را کرده است جای چالش و بحث کلیه‌ی شاهنامه پژوهان است و اکثر آنها بر این باور هستند که استناد طوس در ادای این تاریخ موفق عمل کرده است و عیناً به نقل روایات تاریخی بی کم و کاست پرداخته است، گاهی دیده می‌شود «تضادهای کلی و غیر قابل اغماض در شاهنامه وجود دارد که این تضادها بزرگترین قرینه پیروی بی چون و چرا فردوسی از منابع تاریخی و اسناد و وفا داری و امانت داری او در نقل روایات است.» (مرتضوی، ۱۳۹۱: ۳۵)

از نمونه‌های آشکار این تضادها، البته در قسمت حمامی آن می‌توان به وجود دو سیمرغ اهورایی و اهریمنی در داستان‌های رستم و هفت خوان اسفندیار را بیش از آنکه نماینده اعتقاد به ثبویت و همزادی خیر و شر و دو چهره روش و تیره بدانیم، بعضی از اندیشمندان اعتقاد بر آن دارند وجود این دو چهره‌های مختلف را از مقوله‌ی تفاوت و استقلال منابع شاهنامه فردوسی است و اینکه فردوسی از چه منابعی در تدوین و سرایش شاهنامه خود بهره برده است، نیازمند مطالعه و تحقیق دقیق در منابع اساطیری و پهلوانی و تاریخی و داستان‌های ضمنی و فرعی دیگر می‌باشد، با مقایسه و تطبیق مطالب شاهنامه با منابع قبل از آن و هم‌زمان با شاهنامه و مطالب و کتبی که بعد از آن نوشته یا سراییده شده‌اند، می‌توان به امانت داری و دقت و وسایس فردوسی در نقل مطالب به شکل جامع و صحیح بی برد، تحقیق و پژوهش درباره اینکه اساطیر و داستان‌های شاهنامه و حتی مسائل تاریخی و مرتبط با آن که در شاهنامه آمده‌اند از دیدگاه اساطیر و داستان‌های ملل ایران و به طور کلی تر آسیایی مرکزی و غربی و اینکه سرچشممه این اساطیر و تواریخ کجا هستند و چگونه بعضی از مکان‌ها و شخصیت‌ها در یکدیگر خلط شده‌اند و یا تغییر نام پیدا کرده‌اند نیازمند دقت و صرف وقت بسیار زیادی است که البته توفیقات چندانی را حاصل ندارد.

«در مورد دشواری چنین پژوهش‌هایی اشاره می‌کنیم که مثل داستان رستم و سه‌راب ظاهراً در شاهنامه ابومنصوری وجود نداشته است و فردوسی آن را از قول دهقانی دانا نقل کرده است، این قبیل موارد احتمالاً حاکی از استفاده فردوسی از منابع شفاهی و داستان‌های مستقل پهلوانی است.» (همان: ۳۷) خود فردوسی درباره گردآوری تمام شاهنامه و بعضی از داستان‌های آن از روایان و کسانی یاد می‌کند که به طور شفاهی این داستان‌ها را نقل می‌کردن، این موضوع دارای اهمیت و قابل توجه است که نشان از وجود منابع شفاهی و روایات سینه به سینه و نسل به نسل از دوران سامانی تا آغاز دولت غزنوی است، نام‌هایی ایرانی که به ظاهر در گرد آوردن شاهنامه ابومنصوری شرکت داشته‌اند و «طبیعتاً روایاتی ممتاز از اخبار مندرج در خدایتname و دیگر منابع کتبی را بیان کرده‌اند، مانند بهرام و ماخ و شادان و بزین و شاهوی و یزدان پسر شاپور را می‌توان نام برد.» (همان: ۱۳۷)

شاهنامه مجموعه گرانسنسگ و بسیاری بی نظیری از اساطیر، پهلوانی‌ها، حمامه‌های ایرانی، روایات تاریخی، افسانه‌ها و داستان‌های غنایی بی نظیری از هویت و فرهنگ مستقل ایرانی است که به شکل کاملاً سیستماتیک و نظام مندی دقیقی سرگذشت ملت ایران از ابتدای آفرینش و تاریخ و شکست در جنگ قادسیه را با نبوغ یگانه‌ای به تصویر می‌کشد و به عبارتی چنین سند ملی گرانقدیری را به سلک نظم کشیدن و یگانه ساختن فقط هنر فردوسی است و بس به نظر بهترین عنوان برای این اثر همان، حمامه ملی ایران، است که نُلدکه و هانری ماسه و برتلس و دیگر اندیشمندان بر آن نهاده‌اند و مورد تأیید عوام و خواص جامعه ایرانی است، هدف فردوسی ایجاد می‌کرده است که از همه منابع کتبی و شفاهی و تاریخی و داستانی و افسانه‌های ملی برای تنظیم اثر خود استفاده کند و شواهد بسیاری در شاهنامه هست که نشان می‌دهد منابع فردوسی حداقل شامل سه دسته بوده‌اند:

اولاً: منابع رسمی تاریخ ملوک فرس که مورد استفاده مورخان و نویسنده‌گان سده‌های نخستین اسلامی بوده‌اند همانند کتاب‌های تاریخ طبری، غرر اخبار ملوک فرس، تاریخ مسعودی و ابن التدیم.

ثانیاً: منابعی مستقل که شامل داستان‌هایی مانند رستم و داستان‌هایی مربوط به پهلوانی او و داستان سام گرشاسب و داستان‌های اسفندیار و کین خواهی سیاوش و بیژن و منیژه بوده‌اند.

ثالثاً: برخی روایات کتبی و شفاهی در خلال شاهنامه از تکمیل یا رفع شبهه کردن یا آراستن کتاب بوده‌اند ترکیب مطالب مأخوذه از منابع دسته دوم و دسته سوم غالباً چنان با مهارت صورت گرفته است که با فقدان منابع اصلی تفکیک و تشخیص آنها غیر ممکن است و هر که در این باب اظهار نظر کند یا مطالبی را نوشته باشد قطعاً نمی‌تواند از حدود و میدان احتمالات تجاوز کند. اظهار نظر درباره اینکه مثلاً داستان‌های مربوط به رستم و سه‌راب و کین سیاوش در رزم نامه رستم و اسفندیار و بیژن و منیژه و جنگ دوازده رخ و هفت خوان اسفندیار یا داستان‌هایی درباره اردشیر و بهرام گور و انشروان و خسرو پرویز از کدام منابع تاریخی و از چه منبعی استنباط و استخراج شده‌اند به نظر بعيد و بسیار دشوار می‌نماید. فردوسی به خاطر تعهد و اصالتی که به نقل روایات بر اساس منابع داشته‌اند همواره در ترکیب و تلفیق منابع مختلف مستقل دچار مشکل بوده است،

ایجاد انسجام کافی و یکپارچه کردن این مطالب کاری بس دشوار بوده است و فردوسی درا ین مورد رنج فراوان برده است، با وجود همه تلاش‌هایی که فردوسی در تلفیق و ایجاد و یکنواخت کردن شاهنامه داشته است به نظر می‌آید تناقض‌هایی که البته به دلیل پایبند بودن فردوسی به حفظ اصالت منابع بوده است، جدای از شاهنامه نیستند، البته وجود چنین تناقض‌هایی نه تنها ضعف فردوسی نیستند بلکه امانت این شاعر بزرگ را نشان می‌دهند و وجود تناقضات در منابع مورد استفاده فردوسی همانند تناقضات مربوط به شخصیت سام و گرشاسب و دو گانه بودن شخصیت گرشاسب در بعضی از قسمت‌های شاهنامه و دو وجه متفاوت از سیمرغ یعنی وجه اهورایی در ماجراهای مربوط به رستم و هفت خوان اسفندیار، حفظ سنت پیوند شخصیت اسکندر با خاندان بهمن بن اسفندیار و چشم پوشی از افسانه تراشی برای جعل تاریخ جانشینان اسکندر و اشکانیان و اکتفای فردوسی به اشاراتی مختصر در این مورد و پذیرش نسب افسانه‌ای ساسانیان همراه با بی طرفی ستایش انگیز در موارد باریک و مبهم و خطرناکی مانند ظهورمانی و وجه خصوص آیین مزدک، تعهد و امانت فوق العاده در پیروی از منابع و روایات و پرهیز از جعل و ابداع و تأویل به رأی را به روشنی نشان می‌دهد.

۵. شیوه تاریخ نگاری تاریخ بلعمی

از ویژگی‌های بارز نشر بلعمی می‌توان سادگی و روانی، تفصیل و اطنان در ذکر واقعی، کوتاهی جملات را نام برد، تاریخ بلعمی دارای نثر ساده است و به گفته ملک الشعرا بهار در مورد سادگی نثر کتاب چنین تعبیر می‌کند: «طوری ساده بوده که پیرزنان ایرانی هم قادر به استفاده از قرائت آن بوده‌اند» (بلعمی: مقدمه بهار: ص ۶)

بهار همچنین در ادامه می‌نویسد «قدرت قلم مترجم سعی داشته که هر چه بتواند کلمات عربی را به لغات و کلمات و ترکیبات فارسی برگرداند و اسلوب فارسی را از دست ندهد، بدین سبب کتاب مذبور از تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه نصرالله منشی به فارسی نزدیک‌تر و از مشکلات لغات و اصطلاحات عرب وارسته‌تر و نشیریست بسی ساده و فصیح و مانند آب روان...» (همان: ۶) این کتاب یک ترجمه کاملاً آزاد از تاریخ طبری است که از دو نظر قابل توجه و اهمیت است یکی قدمت این کتاب و دیگری نوآوری در تدوین حوادث تاریخی، این کتاب در مقایسه با اصل عربی (تاریخ طبری) مختصرتر است و پاره‌ای از عناصر تاریخی را در بر ندارد با این بلعمی نسبت به طبری بعضی از مطالب را نسبت به اصل آن کاملتر بیان کرده است و در مواردی نیز به تحلیل حوادث پرداخته است.

۶. روایت تاریخ بلعمی از اردشیر بابکان

سرگذشت اردشیر بابکان را تاریخ بلعمی کمی مفصل‌تر از دیگر منابع معرفی می‌کند، بلعمی می‌نویسد که «اردشیر بابک سیرون آمد بزمین پارس بشهر اصطخر و این اردشیر از فرزندان بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بود» (بلعمی، ج ۲، ۱۳۷۹ (۸۷۴)

اردشیر گفت من خون دارا را طلب می‌کنم و این ملک را باز بجای خویش می‌برم و دست ملوک طوایف را کوتاه می‌کنم و ستم اسکندر از ملک برمی دارم، بلعمی اردشیر را زاده روستای اصطخر از نواحی پارس می‌داند و می‌نویسد: «در اصطخر روستایی است نام وی طیر و ده اردشیر از آن دیه بود» (همان: ۸۷۵)، بلعمی در ادامه می‌گوید «چون اردشیر هفت ساله شد بابک او را سوی جوزه (ملک پارسی) می‌برد و از وی خواست که او را بپذیرد و تربیت وی کند و او سوی تیری بداراب برد فرستادش و بر این سحابی نوشتند و مردمان اصطخر را گواه کرد و اردشیر را سوی تیر می‌فرستاد و فرمودش تا او را نیکو دارد و تیری اردشیر را به پسری پذیرفت» (همان: ۸۷۶) چون تیری می‌میرد اردشیر ملک داراب را می‌گیرد و به میان مردمان نیکی و عدالت به پا می‌کند، اردشیر سرنوشت خویش را از منجمان می‌خواهد، گفتند ملک زمین به تو می‌رسد و «یک شب اردشیر بخواب دید چنانکه فرشته‌ای از آسمان فرود آمدی و او را گفتی خدای عزوجل ملک زمین بتو خواهد دادن ساخته باشد» (همان: ۸۷۷)

اردشیر از این خواب شادمان می‌شود و نیروی تازه می‌گیرد، اردشیر اولین حرbi که کرد داراب را گرفت پس از آنچه به شهر دیگر به کوش و پادشاه آنچه منوچهر را کشت و سپس بلعمی تمامی شهرهایی که اردشیر در طول پادشاهی خود گشود را نقل می‌کند، در آن همه شهر که گرفت، پاپک هنوز زنده بود و به اصطخر برادری بود اردشیر مهتر او بود نام وی شاپور و دلیر و شجاع بود سپس اردشیر سوی پدر نامه نوشت که اصطخر را بگیر، آن‌ها جوزهر را کشتند و شاپور را جانشین او کردند، و اردشیر بعد که برادر خودش پور را مغلوب کرده و خود اصطخر را می‌گیرد و تمامی برادران خود که آنچا علیه او توطنه کردند را قلع و قمع کرد. بلعمی همچنین تصرف شهر کرمان توسط اردشیر را نقل می‌کند که آنچا حمله برده و پادشاه آنچا را کشت و نقل می‌کند «و آنچا ملکی بود نام وی بلاش. با سپاهی بسیار پیش وی آمد و حرbi سخت بکردند و از هر دو سپاه بسیار کشته شد و اردشیر بتن خویش حرب کرد تا سپاه بلاش هزیمت کرد و بلاش را بگرفت و کرمان نیز بگرفت» (همان: ۸۷۸) سپس بلعمی می‌نویسد که اردشیر پسر خود را به کرمان خلیفت کرد، در ادامه او مبارزه اردشیر با پادشاه اردشیر خوره به نام مهرک را نقل می‌کند و چگونگی آن را نیز روایت می‌کند که اردشیر به اردشیر خوره نشسته بود که از «اردون نامه آمد که تو قادر خویش نشناختی و ز مقدار خویش اندر گذشتی، تو یکی از روستای پدرت بایک مردی روستایی بود مقدارش چندان نبود که بشهر آمدی ترا که فرمود که ملک اصطخر بگیر و ملوک پارس و کرمان بکش، ترا با تاج و تخت و ملک چه کارست.» (همان: ۸۸۵) و اردشیر نامه را دریافت می‌کند و می‌خواند و می‌نویسد که مرا تاج و تخت و ملک خداوند داده است و مرا خداوند بر ملکان پیروزی داده است و امیدوارم که بر تو ظفر یابم و خداوند قدرت ظفر بر تو را به ما دهد و بعد از این بلعمی ماجراهی دیگری اردون و اردشیر و نحوه کشته شدن او در میدان حرب را نقل و روایت می‌کند و در ادامه می‌نویسد که اردشیر شاپور پسر خویش را ولیعهد خویش و «تاج خویش بدست خویش بر سر شاپور نهاد.» (همان: ۸۸۵) و بلعمی نام هشت شهر را که اردشیر بنا کرد نام می‌برد و سپس از داد و عدالت و گستری اردشیر نقل می‌کند و توجه اردشیر برای رعایت انصاف بین مردم و در آخر می‌نویسد «اردشیر از پس اردون چهارده سال ملک بود سپس بمرد و شاپور پسرش که ولیعهد او بود بجای او بنشست» (همان: ۸۸۵).

۷. همسانی‌های روایت شاهنامه و تاریخ بلعمی از اردشیر بابکان

تاریخ بلعمی کمی مفصل‌تر نسبت به دیگر منابع مورد نظر تاریخ اردشیر بابکان را روایت کرده است که البته بیشتر با روایت فردوسی در شاهنامه مطابقت دارد، در زیر به این همانندی‌ها پرداخته می‌شود.

۱- از همسانی‌هایی که هر دو روایت می‌کنند این است که اردشیر را زاده یکی از ولایت‌های اصطخر می‌دانند و بلعمی می‌نویسد «اردشیر پاپک بیرون آمد. بزمین پارس بشهر اصطخر» (بلعمی: ۱۳۷۹: ۸۷۴)

فردوسی هم بایک را فرماندار اصطخر می‌داند که دست نشانده اردون در اصطخر بوده و می‌سراید که:

به اصطخر بد	بابک	از دست اوی	که تنین خروشان بد از شست اوی
چو	کوتاه شد	شاخ و هم بیخشان	نگوید
از	ایشان	جز از نام نشیده‌ام	جهاندیده
		نه در نام	تاریخشان
		خسروان	دیده‌ام

(شاهنامه، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، ج ۴، ص ۱۹۱۳، بیت‌های ۱۸ تا ۲۰)

۲- از دیگر همسانی‌های تاریخ بلعمی و شاهنامه فردوسی در انتساب اردشیر به اسفندیار از تبار کیانیان است، بلعمی می‌نویسد «این اردشیر از فرزندان بهمن بن اسفندیار بود نسب وی اردشیر بن پاپک بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاست پ بن لهراسب بود.» (بلعمی: ۱۳۷۹: ۸۷۴) و فردوسی هم انتساب آنها به کیانیان را در چند جا بیان می‌کند به ویژه در جایی که ساسان سر شبان بایک خود را به بایک معرفی می‌کند و می‌گوید:

به بایک چنین گفت از آن پس شبان	که من پور ساسانم ای پهلوان
نبیره جهاندار شاه اردشیر	که بهمنش خواندمی همی یادگیر

سرازرا پور یل اسفندیار ز گشتاسپ اندر جان یادگار

(شاہنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۱۵، بیت‌های ۵۹ تا ۶۱)

چو من باشم از تخم اسفندیار به مرز اندرون اردوان شهریار
سرد گر مر این را نخواهیم داد وزین داستان کس نگیریم یاد
(همان، ص ۱۹۲۶، بیت‌های ۲۸۸ و ۲۸۹)

۳- از دیگر همسانی‌های روایت این دو بزرگوار، همانندی بین روایت از بین بردن و براندازی ملوک الطوایف اشکانی است توسط اردشیر و اینکه اشکانیان به شکل ملوک الطوایفی حکومت خود را اداره می‌کردند، تاریخ بلعمی در این باره می‌نویسد «من این ملک را باز به جای خویش برم و دست ملوک الطوایف کوتاه کنم و از عرب بستانم و ستم اسکندر از ملک بردارم.» (بلعمی، ۱۳۷۹: ۸۷۴) و فردوسی درباره اداره ملوک الطوایفی اشکانی در ذیل عنوان پادشاهی اشکانیان چنین می‌سراید که:

کنون ای سراینده فرتوت مرد بازگرد
چه گفت اندرين نامه باستان
پس از روزگار سکندر جهان
به گیتی به هر گوشه‌ای بر یکی
چو بر تختشان شاد بنشانندند
که اشکانیان گاه سوی ای ای
که گوینده یادآرد از راستان
چه گوید کرا بود تخت مهان
گرفته ز هر کشوری اندکی
ملوک طوایف همی خواندند

(شاہنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۱۲، بیت‌های ۱ تا ۳ و ۶۶ تا ۷)

۴- یکی دیگر از همسانی‌های بین این دو منبع این است که آنان معتقدند که جد اردشیر در اصطخر نگهبان آتشکده آناهیتا بود و اجداد اردشیر همه موبدان آنجا بودند. بلعمی می‌نویسد «ساسان الاصغر جد اردشیر مردی بود مبارز با هفتاد هشتاد مبارز حرب کردی تنها و بس آمدی و ملک نبود و لیکن آن همه دیه‌ها و روستا را مهتری و سوری کردی و آتش خانه اصطخر [آناهید] بدست وی بود.» (بلعمی، ۱۳۷۹: ۸۷۵)

فردوسی هم می‌گوید در همان اصطخر بود که بابک خواب می‌بیند که ساسان سوار بر پیلی است و همه به او درود می‌فرستند و آتشکده‌های «آذرگشیپ و خراد و مهر» نزدش فروزان هستند او می‌سراید که:

به دیگر شب اندر چو بابک بخفت
چنان دید در خواب کاتشپرست
چو آذرگشیپ و چو خراد و مهر
همه پیش ساسان فروزان بدی
همی بود با مغزش اندیشه جفت
سه آتش فروزان ببردی بدست
فروزان چو بهرام و ناهید و مهر

(شاہنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۱۴، بیت‌های ۳۶ تا ۳۹)

که آذرگشیپ و خراد و مهر هر سه از آتشکده‌های مهم ایران قدیم بودند.

۵- از همسانی‌های دیگر بین بلعمی و فردوسی نبرد اردشیر با اردوان اشکانی و شکست دادن و کشتن اردوان است بلعمی می‌نویسد «و این ملوک طوایف اردوان را بزرگ داشتندی پس اردشیر نشسته بود با اردشیر خوره [تا] از اردوان نامه آمد که قدر خویش نشناختی و ز مقدار خویش اندر گذشتی، تو یکی از روستای اصطخر پدرت بابک مردی روستایی بود مقدارش چندان نبود که بشهر آمدی ترا که فرمود که ملک اصطخر بگیر و ملوک پارس و کرمان بکش ترا با تاج و تخت و ملک چه کارت» (بلعمی، ۱۳۷۹: ۸۸۷) بلعمی در ادامه می‌نویسد «اردوان کس فرستاد بدوى که من بیایم و با تو حرب کنم به دشت هرمزگان چون مهر ماه اسپری شود تو آراسته باش تا آنجا آیی اردشیر پیش از آن که او گفت به آن دشت شد لشکر فرود آورد بر سر آب و گردآگرد خویش اندر خندقی بکند.» (همان: ۸۸۱) و در ادامه درگیری که لشکر اردوان شکست می‌خورد و اردوان شکست

می خورد می نویسد «لشکر اردوان هزیمت شد و اردشیر سپاه برگرفت و از پس اردوان شد، تا اردوان را اندر یافت و بکشت و اردشیر از اسب فرود آمد و لگد بر سر وی همی زد بهر دو پای تا مغزش از سر ببرون آمد.» (همان: ۸۸۳)

فردوسی هم به طور کامل نبرد اردوان با اردشیر را روایت می کند و چگونگی کشته شدن اردوان به دست اردشیر را بیان می کند که روایت هر دو منبع با همدیگر مطابقت دارد. فردوسی درگیری آن دو لشکر را اینگونه به تصویر می کشد و می گوید:

میان	دو	لشکر	دو	پرتاب	ماند	به	حاک	اندرون	مار	بی	خواب	ماند
ز	بس	ناله	کوس	و	کره	نای	چرنگیدن	زنگ	و	هندي	درای	
خروشان	سپاه	و	خروشان	درفش	سرافشان	شده	تبیغهای	بنفس				
چهل	روز	زینسان	همی	بود	جنگ	بر	آن	زیر	دستان	جهان	بود	

(شاہنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۳۰، بیت‌های ۳۵۶ تا ۳۵۹)

و کشته شدن اردوان را هم چنین بیان می کند:

گرفتار	شد	اردوان	در	میان	بداد	از	پی	تاج	شیرین	روان
به	دست	یکی	مرد	خراد	چو	بگرفت	بردش	گرفته	لگام	
به	پیش	جهانجوي	بردش	اسیر	ز	دور	اردوان	را	بدید	اردشیر
فروند	آمد	از	اسب	شاه	تنش	خسته	از	تیر	و	تیره‌روان
به	دژخیم	فرمود	شاه	اردشیر	که	شو	دشمن	پادشا	را	بگیر
به	خنجر	میانش	بدو	بیم	دل	بدسگلان	پر	از		کرد

(همان، بیت‌های ۳۶۸ تا ۳۷۳)

۶- از دیگر همسانی‌های بین تاریخ بلعمی و فردوسی داستان کشته شدن مهرک نوشزاد به دست اردشیر است. بلعمی می نویسد «هم اندر پادشاهی وی شهری بود نام آن اردشیر خوره و ملکی بود نام آن مهرک نامه کرد و او را به طاعت خویش بخواند [او او نپذیرفت پس] آن شهر نیز بگرفت و مهرک را بکشت» (بلعمی، ۱۳۷۹: ۸۷۴) داستان مهرک با اردشیر را فردوسی هم با اندکی تفاوت روایت می کند، در روایت فردوسی این طور است که اردشیر در میان مبارزه با «هفتواود» است که مهرک نوشزاد جهرمی خانه و کاخ اردشیر را به تاراج می برد و بزرگان دربار به اردشیر نامه می فرستند که اینجا مهرک سر به شورش برآورده است فردوسی می گوید:

به	جهرم	یکی	مرد	بد	کی	نژاد	کجا	نام	او	مهرک	نوشزاد
جو	آگاه	شد	از	رفتن	اردشیر	وزان	ماندنش	بر	لب	آبگیر	
ز	تنگی	که	بودند	و	آن	رزمگاه	ز	بهر	خورشها	برو	تپه راه
ز	جهرم	بیامد	به	ایوان	شاه	ز	هر	سو	بیاورد	بی	حد سپاه
همه	گنج	او	را	به	تاراج	داد	به	لشکر	بسی	برده	و تاج داد

(شاہنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۴۰، بیت‌های ۵۵۷ تا ۵۶۱)

فردوسی نقلی از نامه‌ای که اردشیر برای اطاعت به مهرک نوشت را نمی آورد و می گوید چون او کاخ اردشیر را خالی دید و خود اردشیر به جنگ با هفتواود رفته بود سر به شورش و تاراج نهاد و اموال اردشیر را غارت کرد ولی هر دو در چگونگی کشتن مهرک اشتراک دارند و او را کشته شده توسط اردشیر می دانند و فردوسی می سراید که:

چو	مهرک	نیارست	رفتن	به	جنگ	جهان	کرد	بر	خویشن	تار	و	تنگ
به	جهرم	چو	نzdیک	شد	پادشا	نهان	گشت	ازو	مهرک	بیوفا		
دل	پادشاه	پر	ز	پیکار	شد	همی	بود	تا	او	گرفتار	شد	

به شمشیر هندی بزد گردنش به آتش درانداخت بیسر تنش
(همان، ص ۱۹۴۳، بیت‌های ۶۲۹ تا ۶۳۲)

۷- از دیگر همانندهای دو منبع ولیعهد کردن پسر اردشیر یعنی شاپور است که جانشین اردشیر شود و او خود در حمایت خود این کار را انجام داد و پسر به جای خود گذاشت بلعمی می‌نویسد «پسر خویش شاپور ولیعهد کرد و تاج خویش بدست خویش بر سر نهاد.» (بلعمی، ۱۳۷۹: ۸۸۴) فردوسی هم همین روایت را نقل می‌کند و حتی پندهای هم برای شاپور از زبان اردشیر می‌سراید، فردوسی می‌گوید:

چو سال اندر آمد به هفتاد و هشت	جهاندار بیدار بیمار گشت
بدانست کامد به نزدیک مرگ	همی زرد خواهد شدن سبز برگ
بفرمود تا رفت شاپور پیش	ورا پندها داد از اندازه بیش

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۷۶، بیت‌های ۵۴۰ تا ۵۴۲) و شاپور را جانشین خود کرده و تخت بدی سپارد و به عدل و داد سفارش می‌کند.

۸. ناهمسانی‌های روایت شاهنامه و تاریخ بلعمی از اردشیر بابکان

۱- یکی از ناهمسانی‌های بین روایت فردوسی و تاریخ بلعمی می‌توان به این اشاره کرد که فردوسی می‌گوید چون اردشیر هفت ساله شد، اردوان آوازه او را شنید و به بابک نامه می‌نویسد و از وی می‌خواهد تا اردشیر را به نزد او بفرستند تا او را آموزگاری کند و برآورد، بابک او را با هدیه‌های بسیار نزد اردوان می‌فرستد و او اردشیر در کنار فرزندان خود در دربار پادشاهی زیر پر و بال می‌گیرد فردوسی چنین روایت می‌کند که:

یکی نامه بنوشت پس اردوان	با	بابک	نامور	پهلوان
که‌ای مرد بادانش و		داننده	سخن‌گوی	پاکرای
شنیدم که فرزند تو		گوینده	سواریست	اردشیر
چو نامه بخوانی هماندر زمان		فرستش	به نزدیک ما	شادمان
ز بایستها بی نیازش کنم		میان	یلان سرفرازش	کنم

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۱۶، بیت‌های ۷۸ تا ۸۲) و او را به نزد اردوان می‌فرستد و در گنج خود بگشود و به همراه اردشیر به نزد اردوان فرستاد بسی هدیه‌ها نیز با اردشیر فرستاد و دینار و مشک و عبیر ز پیش نیا کودک نیک بی به درگاه شاه اردوان شد به ری (همان، ص ۱۹۱۷، بیت‌های ۹۵ و ۹۶)

و سپس داستان آمدن اردشیر را روایت می‌کند و فریفته شدن کنیزک اردوان بر اردشیر را و گریختن آن دو به سوی پارس را روایت می‌کند، اما بلعمی می‌نویسد: «چون اردشیر هفت ساله شد پاپک او را سوی جوزه بر ملک پارس از وی اندر خواست که او را بپذیرد و سوی تیری فرستد بداراب برد تا او را بپذیرد و بپرورد و ادب آموزد و پس از تیری ملکی داراب جرد او را بود ملک جوزه او را اجابت کرد و اردشیر بپذیرفت و برین سجلی نوشت و مردمان اصطخر را گواه کرد و اردشیر را سوی تیری فرستاد و بفرمودش تا او را نیکو دارد، تیری او را بپسری بپذیرفت.» و از این موارد فردوسی سخن به میان نمی‌آورد که چون او بالیden گرفت:

(شاہنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۱۶، بیت ۷۶)
و می‌گوید بابک او را نزد اردوان فرستاد به ری.

۹. نتیجه‌گیری

تاریخ بلعمی و شاهنامه فردوسی روایت مشابه و نزدیک به همی از سرگذشت اردشیر بابکان و چگونگی زادن و پرورش یافتن او در اصطخر و به پادشاهی رسیدن او را روایت می‌کنند هر دو آن‌ها باور دارند اردشیر در یکی از روستاهای اصطخر دیده به جهان گشود و او را از نسل کیانیان، پور بهمن و پور اسفندیار می‌دانند، هر دو آن‌ها روایت کشتن اردوان اشکانی به دست اردشیر و بر انداختن رسم حکومت ملوک الطوایفی اشکانیان را بیان می‌کنند، و بیان می‌دارند که خانواده و اجداد اردشیر از بزرگان و موبدان معبد آناهیتا در اصطخر بودند و این نفوذ خانواده او توانست در رسیدن به هدف اردشیر یاریگر او باشد و همچنین آورده‌اند که اردشیر در پایان حیات خود شاپور را به جانشینی خود انتخاب کرد و او را به رعایت عدل و داد و انصاف دعوت کرد، اما اندک ناهمسانی که در نقل آن دو از روایت زندگی اردشیر بابکان است تحت حمایت قرار دادن اردوان و بزرگ کردن اردشیر توسط اوست که بلعمی می‌نویسد در سن هفت سالگی اردشیر به نزد جوزهر ملک پارس رفت و او هم برای تربیت او را به تیری ملک داراب فرستاد ولی فردوسی از این واقعه ذکری نمی‌کند.

منابع

۱. آیینه وند، صادق، ۱۳۸۷، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی
۲. ارسسطو، ۱۳۸۵، فن شعر، ترجمه سهیل محسن افنان، تهران: حکمت
۳. بیانی، شیرین، ۱۳۵۵، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
۴. بیانی، شیرین، ۱۳۸۳، ایران از ورود آریاییها تا سقوط هخامنشیان، تهران: سمت
۵. بلعمی، ابو علی محمد بن محمد، ۱۳۷۹، تاریخ بلعمی، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران.
۶. پیرنیا، میرزا حسن خان، ۱۳۷۰، تاریخ ایران باستان، تهران: نشر نگاه
۷. ثاقب فر، مرتضی، ۱۳۸۷، شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران: انتشارات معین
۸. چارلز، استور، ۱۳۶۲، ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استواری، ترجمه یحیی آرین پور، تهران:
۹. خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۶، از شاهنامه تا خدای نامه، تهران: نامه باستان
۱۰. خالقی مطلق، جلال، ۱۳۹۰، فردوسی و شاهنامه سرایی، تهران، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی
۱۱. خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۷، پدیده شناسی تطبیقی شعر پهلوانی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی
۱۲. خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۹، سخن‌های دیرینه: مجموعه مقالات درباره فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی
۱۳. دهباشی، علی، ۱۳۸۹، گل رنج‌های کهن: برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی، تهران: ثالث
۱۴. دریایی، تورج، ۱۳۸۳، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس
۱۵. دریایی، تورج، ۱۳۸۷، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، تهران: ققنوس
۱۶. دریایی، تورج، ۱۳۹۲، ساسانیان، ترجمه شهناز اعتمادی، تهران: توos
۱۷. دریایی، تورج، ۱۳۹۲، شاهنشاهی ایران، پیروزی عرب‌ها و فراموش شناختی زرده‌شده، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توos
۱۸. ریاحی، محمد امین، ۱۳۸۲، سرچشم‌های فردوسی شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۹. روزنثال، فرانتس، ۱۳۶۵، تاریخ نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی

۲۰. زرقانی، سید مهدی، ۱۳۹۴، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۱، مشهد: فاطمی
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۸، تاریخ مردم ایران، تهران: امیر کبیر
۲۲. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۷، کارنامه اسلام، تهران: امیر کبیر
۲۳. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۹۰، تاریخ در ترازو، تهران: امیر کبیر
۲۴. سبحانی، توفیق، ۱۳۹۱، تاریخ ادبیات ایران، تهران: زوار
۲۵. سامی، علی، ۱۳۴۲، تمدن اسلامی، جلد ۱، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز
۲۶. شهبازی، علیرضا، ۱۳۹۰، تاریخ نگاری در ایران و منابع دوره ساسانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
۲۷. شفق، رضا، ۱۳۵۲، تاریخ ادبیات ایران، تهران: امیر کبیر
۲۸. صفا، ذبیح الله، ۱۳۸۸، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، تلخیص محمد ترابی، تهران: ققنوس
۲۹. صفا، ذبیح الله، ۱۳۵۰، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ و ۲، تهران: فردوس
۳۰. صفا، ذبیح الله، ۱۳۸۹، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیر کبیر
۳۱. عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، ۱۳۸۰، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی به کوشش محمد معین، تهران: ارمغان
۳۲. فردوسی طوسی، ابوالقاسم، ۱۳۹۳، شاهنامه، دوره ۶ جلدی، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، تهران: قطره
۳۳. فرای، ریچارد، ۱۳۷۸، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۳۴. کزاری، میر جلال الدین، ۱۳۹۰، سخنی از سیمرغ، تهران: شور آفرین
۳۵. کویین، آنтонی، ۱۳۸۷، تاریخ نگاری در روزگار فرماتروایی شاه عباس صفوی، ترجمه منصور صفت گل، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
۳۶. کریستن سن، آرتور، ۱۳۷۸، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر
۳۷. کریستن سن، آرتور، ۱۳۱۴، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی، ترجمه رشید یاسمی، تهران:
۳۸. لوکونین، ولادیمیر، ۱۳۶۶، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۳۹. مینوی، مجتبی، ۱۳۸۶، فردوسی و شعر او، تهران: توس
۴۰. میر باقری فرد، سید علی اصغر، ۱۳۸۸، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۱، تهران: سمت
۴۱. مرتضوی، منوچهر، ۱۳۹۱، فردوسی و شاهنامه، تهران: توس
۴۲. ماسه، هانری، ۱۳۸۴، تاریخ تمدن ایران، ترجمه جواد محیی، تهران: نشر گوتبرگ
۴۳. نولدکه، تئودر، ۱۳۶۹، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: جامی
۴۴. نصر، سید حسین، ۱۳۸۸، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۴۵. نفیسی، سعید، ۱۳۸۵، تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران: پارسه
۴۶. ولادیمیر، لوکونین، ۱۳۶۶، تمدن ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: موسسه علمی فرهنگی
۴۷. همایی، جلال الدین، ۱۳۶۲، تاریخ ادبیات ایران، به کوشش ماهدخت بانو همایی، تهران: هما

Comparison of the narration of Ferdowsi's Shahnameh with the history of Alive about Ardeshir Babakan

Mukhtar Ebrahimi¹, Shahram Jalilian², Abdollah Taheri³

1- Assistant Professor of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran

2. Associate Professor of Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran

3. Student of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran

Abstract

Ferdowsi's Shahnameh is one of Iran's and the world's most enduring literary epics, in which various manifestations of Iranian identity and civilization and Iranian culture have been depicted. Shahnameh researchers have always shahnameh's three episodes (from the time of Kyomars to the kingdom of Fereydoun, Pahlavani) The uprising of Kaveh Ahangar to the death of Rostam and historical (from the kingdom of Bahman and the rise of Alexander to the conquest of Iran by the Arabs in the Sassanid era), while the historical part of it has always been the subject of research, where the history of the Sassanid Deals Ferdowsi in the form of Ardeshir Babakan, the founder of the Sassanid Dynasty. In this research, Ferdowsi's narrative of Ardesir Babakan has been considered with one of the most important historical sources, namely, oral history, and their consistency and dissimilarity are studied, in order to obtain Ferdowsi's loyalty to history about one of the most important and most influential Sassanid kings.

Keywords: Shahnameh, Ferdowsi, history, Ardesir Babakan, Sassanid Dynasty, History of Balam
